

«خود را گران‌تر بفروشید»

- اخبار تجمعات کارگران پارس جنوبی رو دنبال می‌کنی؟
- نه! زیاد به من ربطی نداره.
- چرا؟!
- من که کارگر نیستم.
- مگر تو معلّم نیستی؟!
- خب که چی؟!
- مگه معلّم کارگر حساب نمیشه؟!
- من کارگر نیستم. من کارفروشم!
- حرفت منو یاد تن فروش میندازه!
- درست صحبت کن! میفهمی داری چی میگی؟!
- آره خوب میفهم دارم چی میگم. گوش کن تا واست بگم.

(یک مکالمه‌ی واقعی)

محدود ماندن به مبارزه‌ی اقتصادی، فرارفتن از آن و اعتلا نیافتن به مبارزه‌ی سیاسی، یکی از بهترین نمودهایش را در اصطلاح «کارفروش» متجلی می‌کند. مبارزه‌ی اقتصادی اگر اعتلا نیابد خود بهترین پاسدار سرمایه‌داری است. کارگری که خود را "کارفروش" بنامد پیشاپیش پذیرفته است که قوانین نظام سرمایه‌داری طبیعی یا الهی است.

«در واقع، قلمرو گردش یا مبادله‌ی کالا که در محدوده‌ی آن خرید و فروش نیروی کار ادامه می‌یابد، در واقع همان بهشت حقوق طبیعی بشر است. اینجا قلمرو منحصر به فرد آزادی، برابری، مالکیت و بنثام است. آزادی! زیرا هم خریدار و هم فروشنده‌ی کالا، مثلاً نیروی کار، تنها تابع اراده‌ی آزاد خود هستند. آن‌ها به عنوان اشخاصی آزاد که در پیشگاه قانون هم‌پایه‌اند، با هم قرارداد می‌بندند. قرارداد آن‌ها نتیجه‌ی آزادانه‌ای است که در آن اراده‌ی مشترک‌شان تجلی حقوق مشترکی می‌یابد. برابری! زیرا هر کدام مانند مالکان ساده‌ی کالاها با هم ارتباط می‌گیرند و هم‌ارز را با هم‌ارز مبادله می‌کنند. مالکیت! زیرا هر کدام چیزی را در اختیار دارند که متعلق به خودشان است و بنثام! زیرا هر کس منافع خویشان را دنبال می‌کند. تنها نیرویی که آنان را کنار هم می‌آورد و بین‌شان رابطه برقرار می‌کند، خودخواهی، سود و منافع شخصی هر یک است. هر کدام فقط به خود توجه دارد و کسی نگران دیگری نیست و دقیقاً به همین دلیل، یا در انطباق با هماهنگی از پیش مستقر امور، یا در سایه‌ی حمایت پروردگاری قادر، همه‌ی آن‌ها برای آن‌چه متقابلاً مفید است و سود مشترک و منافع مشترک شمرده می‌شود، با هم کار می‌کنند.

با ترک قلمرو گردش ساده یا مبادله‌ی کالاها که «طرفدار تجارت آزاد» نظرات، مفاهیم و معیارهای عوام‌پسندانه‌ی خود را برای قضاوت درباره‌ی جامعه‌ی سرمایه و کار مزدبگیری از آن اقتباس می‌کند، به نظر می‌رسد که تغییرات معینی در سیمای **بازیگران نمایش** ما رخ داده است. آن که پیش از این صاحب پول بود اکنون به عنوان سرمایه‌دار با گام‌های بلند پیشاپیش راه می‌رود؛ مالک نیروی کار به عنوان کارگرش به دنبال او روان است. آن یکی خودپسندانه لبخندی از رضایت بر لب دارد و سخت به کارش می‌اندیشد؛ آن دیگری خجول، مردد، همانند کسی که پوست خودش را به بازار آورده باشد و اکنون انتظار دیگری جز آن ندارد که پوست از تنش جدا کنند.^۱

اصطلاح «کارفروش» بیش از هر چیز یادآور واژه‌ی تن‌فروش است، نه به دلیل شباهت ظاهری که به دلیل محتوای مستتر در آن. تن‌فروش کسی است که بدنش را به ازای مقدار مشخصی پول در اختیار دیگری می‌گذارد و کارفروش کسی که نیروی کارش (نه کارش) را به ازای مقدار مشخصی پول. اگرچه تمام کارگران نیروی کارشان را به فروش می‌رسانند اما به کاربردن اصطلاح "کارفروش" به جای **کارگر** اگر تن دادن به وضع موجود و نظم سرمایه نباشد در بهترین حالت تفسیری است از اوضاع و احوال کارگر. حال آن که مسئله بر سر تغییر است و نه تفسیر.

اگر دغدغه‌ی مبارزه‌ی اقتصادی این است که نیروی کار را باید با قیمت منصفانه‌تری مبادله کرد، دغدغه مبارزه‌ی سیاسی انحلال این مبادله‌ی برابرها است؛ بر باد دادن زمینه‌ی مادی و مناسباتی است که این مبادله در آن ممکن می‌شود. شاید موعظه‌ی این مبارزین پاک‌نیت برای صنف تن‌فروشان این باشد که خود را گران‌تر بفروشید!

«باید تصدیق کنیم که کارگر ما که از فرایند تولید بیرون می‌آید، با زمانی که وارد آن شد، متفاوت به نظر می‌رسد. در بازار، به عنوان مالک کالای «نیروی کار»، با سایر مالکان کالاهای دیگر رو در رو شده بود، یک مالک در برابر مالک دیگر. قراردادی که بنا به آن او نیروی کار خویش را به سرمایه‌دار فروخته بود، [به صورت مکتوب اعلام می‌داشت که وی آزاد بوده که خود را بفروشد.] اما هنگامی که معامله انجام شد، معلوم شد که او «عاملی آزاد» نبوده است و مدت زمانی که طی آن آزاد بوده تا نیروی کار خویش را بفروشد، مدت زمانی است که طی آن مجبور بوده آن را بفروشد و در حقیقت خفاش خون‌آشامی که او را می‌مکد «تا زمانی که وی عضله، زردپی، یا قطره‌ای خون برای استثمار» داشته باشد، رهایش نخواهد کرد. کارگران برای «حمایت» از خویش در برابر این مار عذاب‌های‌شان، می‌باید دست به دست هم بدهند و به عنوان یک طبقه، تصویب قانون را تحمیل کرده و سد اجتماعی قدرتمندی بسازند که به مدد آن مانع از فروش خود و خانواده‌شان با قراردادی داوطلبانه با سرمایه شوند و به اسارت روند».^۲

^۱ سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی، کارل مارکس، جلد اول، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، انتشارات آگاه، ص ۲۵۵.

^۲ همان، ص ۳۳۵.